

جدول بازی

توجه: هر کدام از جداول روی دو کاغذ رنگی متفاوت پرینت گرفته شود.

جدول یک

پیرادرم / خواهرم مدام را برداشت.

به پیرادرم / خواهرم قول دادم که با او بازی کنم.

پیرادرم / خواهرم در درس ریاضی مشکل داشت.

دیشب تولد پیرادرم / خواهرم بود. هدیه‌ای گرفت که من خیلی دوست داشتم آن را داشته باشم.

پیرادرم / خواهرم زمان امتحاناتش است و نمی‌رسد وسایلش را جمع کند.

امروز در جشن مدرسه به ما شکلات دادند. اما به پیرادرم / خواهرم در مدرسه چیزی ندادند.

به مهمانی رفتیم و پیرادرم / خواهرم کوچک‌ترم طرفی را از رو میز برداشت. ترسیدم آن را بشکند.

پِرادِرم / خِواهِرم از مدرسه آمده و خسته است.

من و پِرادِرم / خِواهِرم در خانه بازی می کردیم که من یک ظرف را شکاندم؛ اما مادِرم پِرادِرم / خِواهِرم را سرزنش کرد.

پِرادِرم / خِواهِرم با ناراحتی از مدرسه آمد. علت را از او پرسیدم اما جوابی به من نداد. با خودم گفتم لابد اتفاق خیلی بدی در مدرسه برایش افتاده.

گاهی پیش می آید که اتاق پِرادِرم / خِواهِرم به هم ریخته است. سر کلاس راجع به نظم صحبت شد.

تمام توجهات خانواده به سمت پِرادِرم / خِواهِرم کوچک ترم جلب شده؛ چون بسیار شیرین زبان است. دوست دارم گاهی چِرنِزش را درپِیاورم!!!

امروز پِرادِرم / خِواهِرم به غذای سر سفره اِیراد گرفت. به او گفتم «تو همیشه سر همه چیز غر می زنی!»

جدول دو

با مهربانی مداد را از او گرفتم.

تکالیفم را طوری نوشتم که زمان برای بازی با او داشته باشم.

در درس به او کمک کردم.

من از خوشحالی خواهرم خوشحال شدم.

من به او کمک می‌کنم تا اتاقش را مرتب کند.

من شکلاتم را با پدرم / خواهرم تقسیم کردم.

طوری که گریه نکند با آرامش ظرف را از او می‌گیرم.

برای او میوه می‌پریم.

به مادرم راستش را گفتم.

اگر لازم بود که من بدانم حتماً به من می گفت.
قصه پردازی ممنوع!

من باید رازدار خانواده باشم؛ برای همین چیزی را جع به این مسئله نگفتم.

به این فکر کردم که آیا دوست دارم یک نفر بزرگ تر از خودم پیدا شود و چیز زرم را دریابورد؟؟؟

یادم افتاد چند روز پیش خودم دنبال خوراکی بودم و الکی غر می زدم! پس منم غر غرو هستم؟!
عیب چویی ممنوع!